

ماهیت اتحادها در خاورمیانه؛ قدرت یا هویت؟

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۳/۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۴/۱۸

الهام رسولی ثانی آبادی*

چکیده

سؤال اصلی این مقاله آن است که ماهیت اتحاد و ائتلافها در خاورمیانه به عنوان یکی از مهم‌ترین، راهبردی‌ترین و البته پرمنازعه‌ترین مناطق جهان چیست؟ به عبارت دیگر، آیا می‌توان ماهیت اتحادها در این منطقه را به مثابه ماهیت اتحادها در غرب بر اساس انسجام هویتی و شکل‌گیری هویت دسته‌جمعی مشترک بر اساس هنجارهای تکوینی و تنظیمی دانست؟ یا اینکه در بررسی ماهیت و علل شکل‌گیری اتحادهای این منطقه بایستی نقش عوامل هویتی را بسیار کم‌رنگ دانست و به نقش قدرت و توازن قدرت در کنار توازن تهدید اشاره کرد؟ در پاسخ به این سؤالات، استدلال و فرضیه اصلی این مقاله آن است که بر خلاف نظر بارنت، نظریه‌پرداز روابط بین‌الملل که ماهیت اتحادها در خاورمیانه را هویت و اشتراکات هویتی می‌داند، ماهیت اتحادها در این منطقه بر اساس مصلحت دولت‌ها بوده و ریشه در شرایط مادی و ناشی از توازن قدرت منطقه‌ای و دفع تهدیدات بوده است.

کلیدواژه‌ها: خاورمیانه، اتحاد، قدرت، هویت، توازن تهدید.

Rasooli@yazd.ac.ir

* عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه یزد.

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال هفدهم • شماره سوم • پائیز ۱۳۹۳ • شماره مسلسل ۶۵

مقدمه

خاورمیانه یکی از مناطق ژئواستراتژیک، ژئواکونومیک و ژئوکالچر جهان می‌باشد که همین خصوصیات این منطقه را نسبت به سایر مناطق جهان دارای اهمیت و برجستگی خاصی کرده است. بوزان و ویور خاورمیانه را مجموعه امنیت منطقه‌ای^۱ با سه زیرمجموعه اصلی به شمار می‌آورند؛ زیرمجموعه شامات که مهم‌ترین بازیگران آن اسرائیل، سوریه و مصر می‌باشند، زیرمجموعه مغرب شامل کشورهای شمال آفریقا (لیبی، تونس و الجزایر) و در نهایت، زیرمجموعه خلیج فارس شامل کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس به همراه ایران و عراق (نک. بوزان و ویور ۱۳۸۸).

یکی از موارد مهم در خاورمیانه، چگونگی شکل‌گیری اتحادها و ائتلاف‌های منطقه‌ای است، اتحادها و ائتلاف‌هایی که هم در سطوح بینادولتی درون منطقه‌ای وجود دارد و هم در سطوح بینادولتی بینا منطقه‌ای، یعنی اتحاد و پیوند میان دولت‌های منطقه با قدرت‌های فرامنطقه‌ای. در همین راستا، هدف اصلی این پژوهش آن است که به تحلیل ماهیت این اتحاد و ائتلاف‌های منطقه‌ای بپردازد و این مسئله را مورد بررسی قرار دهد که آیا می‌توان هم‌صدا با بارنت ماهیت این اتحادها و ائتلاف‌ها را مبتنی بر هویت و عوامل معنایی دانست یا بایستی از منظر قدرت به این اتحادها پرداخت. برای پاسخ به این سؤال، در مبحث اول به بررسی تبیین‌های هویت‌محور و قدرت‌محور در باب چگونگی شکل‌گیری اتحادها در روابط بین‌الملل از منظر نظریات جریان اصلی به خصوص واقع‌گرایان و نواقع‌گرایان و نظریات جریان‌های سازه‌انگار و معناگرا خواهیم پرداخت و در همین راستا نمونه موردی اتحادیه اروپا و ناتو را به عنوان اتحادهایی که از منظر هویت و اشتراکات هویتی قابل تبیین هستند، مطالعه خواهیم کرد. سپس در مبحث دوم، با بررسی ماهیت اتحادها در خاورمیانه با تکیه بر مطالعات موردی و با استفاده از رویکرد مقایسه‌ای، استدلال خواهیم کرد که منطبق و ماهیت اتحادها در این منطقه که متشکل از دولت‌هایی اقتدارگرا و فاقد هویتی مشترک هستند، بر عکس ماهیت اتحادها در غرب می‌باشد، جایی که هویت مشترک لیبرال دموکراسی مبنای اتحاد و ائتلاف منطقه‌ای بوده

و همین هویت مشترک^۱ است که ادراک از تهدید مشترک^۲ را نیز در میان دولت‌ها ایجاد می‌کند. این در حالی است که در خاورمیانه، این هویت‌های متفاوت است که در قالب اتحاد و ائتلاف‌های منطقه‌ای ادراک از تهدید مشترک را ایجاد می‌کند.

الف. تبیین‌های قدرت‌محور و هویت‌محور در باب شکل‌گیری اتحادها

نظریه‌های اتحاد از هر منظری که به آنها نگریسته شود، به این مسئله می‌پردازند که دولت‌ها برای دستیابی بهتر به اهداف خود در عصر کنونی ناگزیر به اتحاد و ائتلاف با یکدیگر هستند، به ویژه دولت‌هایی که دغدغه‌های امنیتی / سیاسی و اقتصادی مشترکی با یکدیگر داشته باشند. اتحادها در سراسر تاریخ، پدیده محوری در سیاست بین‌المللی بوده‌اند. در همین زمینه، جورج لیسکا بر این باور است که صحبت در مورد مسائل روابط بین‌الملل بدون اشاره به اتحادها ناقص می‌باشد (Liska 1968: 3).

نظریات جریان اصلی روابط بین‌الملل به خصوص واقع‌گرایان و نواقع‌گرایان بر این باورند که مقابله با تهدیدات مشترک یا ادراک از تهدیدات مشترک (واقع‌گرایی نئوکلاسیک با قرائت والت) منجر به ائتلاف و اتحاد میان دولت‌ها یا کنش‌گران اصلی نظام بین‌الملل می‌شود. در این نظریه‌ها، با الهام از نظریات اقتصاد خرد، نظریه بازی‌ها و نظریه انتخاب عقلانی، دولت‌ها به عنوان کنش‌گران عقلانی فرض می‌شوند که با محاسبه سود و زیان خود و در صورت وقوع تهدیدات مشترک بر اساس اصل مصلحت^۳، برای دفع تهدیدات دست به اتحاد و ائتلاف با هم‌تایان خود که آنها نیز در معرض چنین تهدیدات مشابهی هستند، می‌زنند. بنابراین، اتحاد و ائتلاف در چنین نظریاتی عامل دفع تهدید و ایجاد موازنه قدرت در برابر تهدیدگر به شمار می‌رود (برای مثال نک. Elman 2007).

در همین زمینه، اسنایدر از نظریه‌پردازان واقع‌گرایی نئوکلاسیک بر این اعتقاد است که در شناسایی پویای شکل‌گیری اتحادها بایستی به دو عامل اصلی توجه بسیار کرد: یکی شناسایی ماهیت تهدید و دیگری تعیین اینکه آیا در واکنش به تهدید بایستی با دیگران متحد

1. Common Identity
2. Common Threat
3. Expediency

شد و در این راه با چه کسی باید متحد شد؟ در اینجا است که تصمیم در مورد نحوه بر ساختن اتحاد و نیز انتخاب متحد به محاسبه عقلایی هزینه‌ها و قاعده‌هایی بستگی دارد که عمدتاً از عوامل مادی و قدرت نظامی نسبی دولت در برابر تهدیدهای بالقوه و یا بالفعل نشأت می‌گیرند (Snyder 1992: 83-104). از نظر مرشایمر، اتحادها واکنش مقابله‌ای به رفتار تجاوزگرانه از طرف دولت دیگر در راستای بازداشتن تهدید و بیشینه‌سازی قدرت می‌باشد (Mersheimer 2001).

والتز نیز از نظریه‌پردازان نواقعی‌گرایی ساختاری، با تأکید بر اینکه اتحادها نتیجه دستاوردهای امنیتی میان دولت‌هاست، بر این باور است که در نظام آنارشیک، دولت‌ها نه به همراهی با یکدیگر بلکه به موازنه‌سازی در قبال یکدیگر روی می‌آورند. اتحادها شکل می‌گیرند، زیرا دولت‌های ضعیف بایستی برای مقابله با قدرت‌های بزرگ با یکدیگر متحد شوند تا در نظام بین‌الملل آنارشیک بقا یابند. از نظر وی، اتحادها همچنین با تغییر الگوی توزیع قدرت تغییر می‌یابند. بنابراین، اتحادها پدیده‌هایی بسیار موقت به شمار می‌آیند که با دفع تهدیدات و با تغییر الگوی توزیع قدرت آنها نیز دگرگون می‌شوند (Waltz 1988: 615-617).

والت، از نظریه‌پردازان واقع‌گرایی نئوکلاسیک، با بیان اینکه اتحاد آرایش رسمی برای همکاری‌های امنیتی میان دو یا چندین دولت مستقل است، با تکیه بر نظریه توازن تهدید^۱ به جای نظریه توازن قدرت^۲ بر این باور است که دولت‌ها در نظام آنارشیک به جای موازنه در برابر قدرت و توان‌مندی‌های اقتصادی و نظامی یکدیگر در برابر تهدیدات^۳ و آنچه تهدید تلقی می‌کنند، با یکدیگر متحد می‌شوند. بنابراین، دولت‌ها در مواجهه با دولت‌هایی که از آنها احساس تهدید دارند و دارای ویژگی‌هایی چون قرابت جغرافیایی، قدرت نظامی تهاجمی، نیات تجاوزکارانه و ایدئولوژی تهاجمی هستند، دست به اتحاد و ائتلاف با یکدیگر می‌زنند (Walt 1987). (نک. Walt 1987).

1. Balance of Threat

2. Balance of Power

۳. تهدید به عنوان موقعیتی تعریف می‌شود که در آن کنش‌گر یا گروهی از کنش‌گران توانایی یا نیت تحمیل پیامد

منفی بر کنش‌گر یا گروهی از کنش‌گران دیگر را دارد (لطفیان ۱۳۹۰: ۱۷۸).

والت معتقد است اگرچه ترتیبات دقیق در هر اتحادی متفاوت از دیگری است، اما اتحادها در کل تعهدی برای حمایت متقابل نظامی در مقابل برخی از بازیگران خارجی در برخی از شرایط ویژه است که این مسئله می‌تواند هم تعهدات رسمی و هم تعهدات غیر رسمی را در بر گیرد (Walt 1997: 158-160). وی سپس نظریه اتحاد و ائتلاف خود را با این سؤال آغاز می‌کند که آیا دولت‌ها در برابر قدرت‌های تهدیدگر به استراتژی دنباله‌روی روی می‌آورند یا علیه آنها ایجاد موازنه می‌کنند؟ در پاسخ به این سؤال، وی بر آن است که رفتار موازنه بسیار معمول‌تر از رفتار و استراتژی دنباله‌روی است، چراکه دنباله‌روی تنها در شرایط معینی رخ می‌دهد، یعنی هنگامی که آسیب‌پذیری دولت هدف به سبب ضعف در قدرت ملی و عدم دسترسی به اتحادها شدت یابد. در چنین وضعیتی است که دولت مورد تهدید موازنه را امکان‌پذیرتر از استراتژی دنباله‌روی می‌یابد (Walt 1987: 29).

به باور والت، همچنین ایدئولوژی نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری اتحادها نداشته و اهمیت تفاوت‌های ایدئولوژیکی هنگام افزایش سطح تهدید، کاهش می‌یابد. از منظر وی، ایدئولوژی مشترک تنها می‌تواند نقش تسهیل‌کننده و نه تکوین‌کننده در شکل‌گیری اتحادها داشته باشد (Walt 1987: 38-39).

نهادگرایان لیبرال نیز با بهره‌گیری از مفهوم عقل متعارف^۱ در زمینه چگونگی شکل‌گیری اتحاد و ائتلاف میان دولت‌ها به تحلیل‌های واقع‌گرایان نزدیک می‌شوند و بیان می‌کنند که بازیگران عقلانی به همکاری در شرایط آناشسی برای کسب سود ناشی از این همکاری، البته تحت تأثیر و به واسطه رژیم‌های بین‌المللی به عنوان مکانیزم‌های تنظیم‌کننده و اعتمادبخش میان دولت‌ها روی می‌آورند (برای مثال نک. Wexler 2006). بنابراین، در هر دو تحلیل، مباحث هویتی و کیستی و چیستی دولت‌ها و تعریفی که از خود دارند، کاملاً از دایره بحث کنار گذاشته می‌شود و فقط به شرایط مادی ایجادکننده اتحاد و ائتلاف‌های میان‌دولتی پرداخته می‌شود؛ اتحادهایی که فقط بنا به مصلحت دولت‌ها و دوراندیشی آنها برای مقابله با تهدیدات و یا کسب سود حاصل از همکاری شکل می‌گیرد. در این دسته از نظریه‌ها، منطق حسابگری نه تنها بر تشکیل و ایجاد اتحادها حاکم است، بلکه در دوام این اتحادها نیز بسیار مؤثر می‌باشد. به عبارت دیگر، اتحادها در این نگرش تا زمانی بادوام هستند که منافع بازیگران، به خصوص منافع و قدرت اقتصادی آنها را حفظ نمایند.

در کنار این تبیین‌های قدرت‌محور در باب چگونگی شکل‌گیری اتحادها و ائتلاف‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، نظریات معناگرا و سازه‌انگار روابط بین‌الملل بر هویت مشترک میان دولت‌ها و اشتراکات هویتی آنها به عنوان عامل مهم قوام‌بخش اتحادها توجه می‌کنند. به این ترتیب، این نظریه‌ها شرایط هویتی، معنایی و انگاره‌ای را جایگزین شرایط مادی و تأکید بر قدرت می‌نمایند. این تبیین‌های هویت‌محور، همچنین با تکیه بر هویت‌های دسته‌جمعی^۱ که نه تنها به ارائه تعریفی از خود و خودی‌ها پرداخته، بلکه مرزهای ما را از دیگری و دیگران جدا می‌کنند، به بررسی چگونگی اتحاد و ائتلاف‌ها می‌پردازند. بنابراین، این هویت دسته‌جمعی و هنجارهای شکل‌دهنده به آن است که (مثال هنجارهای فرهنگ سیاسی دموکراسی که شکل‌دهنده به هویت کشورهای لیبرال دموکراسی است) که در درون اتحاد رفتار مناسب را در قبال خودی‌ها و غیر خودی‌ها تکوین داده و تنظیم می‌کند (برای مثال نک. (Wendt 1994: 384-396).

با این برداشت شاید بتوان نظریه صلح دموکراتیک^۲ کانت را نیز با قرائتی سازه‌انگارانه در این رویکرد جای داد. به نظر وی، حکومت‌هایی که دارای ویژگی‌های بارز دموکراتیک هستند (هویت مشترک لیبرال دموکراسی)، می‌توانند اجتماعی امن و منطقه صلح را میان خود ایجاد کنند^۳ (نک. (Kant 2001). در واقع، این هنجارهای فرهنگ سیاسی دولت‌های لیبرال است که از طریق فرایندهای جامعه‌پذیری، ارتباطات و وضع قانون به هویتی مشابه در میان کنش‌گران سیاسی شکل می‌دهد و برداشت آنها از یکدیگر را برداشتی دوستانه کرده و اتحاد میان آنها را برقرار می‌سازد، اتحادی که در برابر غیر خودی‌ها و دیگران خارج از این حلقه هویتی هستند. در نظریه کانت، همین هویت مشترک لیبرالی است که ادراک از تهدید مشترک را نیز در میان دولت‌ها ایجاد می‌کند. بر اساس همین ادراک و هویت مشترک بود که فرانسه و انگلستان، به رغم فاصله قدرت بسیار، درک تهدیدآمیزی از ایالات متحده پس از پایان جنگ جهانی دوم نداشتند، چراکه این کشورها دولت آمریکا را بخشی از «خود/ ما» تحت عنوان هویت مشترک بازنمایی

1. Collective Identity
2. Democratic Peace Theory
3. Community among Democracies

می‌کردند و به همین علت است که شوروی را به دلیل هویتی غیر مشترک بخشی از «غیر ما» تصور می‌کردند (نک. ریس کاپن ۱۳۹۰: ۱۴۵-۱۵۱).

همچنین، در نظریات معناگرا اتحادها مبنایی هویت‌محور دارند و با ارزش‌های درونی بازیگران گره خورده‌اند. از این رو، باور به مشروعیت حفظ و تداوم این اتحادها در میان بازیگران درونی می‌شود، چراکه بازیگران نه تحت تأثیر منطق حسابگری، بلکه به این خاطر به اتحادها روی آورده‌اند که مشروعیت آن را قبول کرده و آن را جزئی از هویت خود قلمداد کرده‌اند. از سوی دیگر، اگرچه فروپاشی اتحادها در منطق نئورئالیستی با برطرف‌شدن تهدید مشترک برای اعضا تبیین می‌شود و در نگرش نئولیبرالیستی با پیشی گرفتن هزینه بر منافع، در نگرش‌های سازه‌انگارانه این تغییر هویت‌ها در بلندمدت است که منجر به دگرگونی یا فروپاشی اتحادها می‌شود.

به عبارت دیگر، از منظر نظریات جریان اصلی، به خصوص رئالیسم و نئورئالیسم و به ویژه نظریه والت، تغییر در درک از تهدیدات مشترک میان دولت‌ها عامل اصلی پایان اتحادهاست، در حالی که در نظریه‌های هویت‌محور، تغییر در هویت دولت‌ها و فروپاشی هویت جمعی آنها می‌تواند عامل پایان اتحادها محسوب شود. بنابراین، از این منظر، اتحادها دوام بیشتری داشته و حتی در صورت نبود تهدید مشترک عینی خارجی، دوام دارند.

ب. ماهیت هویت‌محور اتحادها در غرب

اتحادها در غرب (نمونه موردی ناتو یا اتحادیه اروپا) را می‌توان بر اساس تبیین‌های هنجارمحور تبیین نمود. به این معنا، این اتحادها بر اساس اشتراکات هویتی و ایجاد هویت دسته‌جمعی میان دولت‌های با هویت مشابه لیبرال دموکراسی شکل گرفته است؛ اتحادهایی که بر اساس هویت تعریف‌شده و متمایز، اعضای درون^۱ و برون گروه^۲ را مشخص می‌کنند. بنابراین، کنش‌گران دولت‌های دموکراتیک از طریق فرایند هم‌ذرات‌پنداری اجتماعی^۳ به شناخت مشترک از خود و دیگری می‌پردازند (نک. Riss Kappen 1995: 489-515)؛ هم‌ذرات‌پنداری اجتماعی که آنها را به طور ناخودآگاه و حتی در نبود تهدیدات خارجی به

1. In Group
2. Out Group
3. Social Identification

سمت و سوی اتحاد با یکدیگر سوق می‌دهد؛ اتحادی که بر اساس مصلحت و ضرورت نبوده و طبیعی و هویت‌محور می‌باشد.

در واقع، ارزش‌ها و هنجارهای جای‌گیر شده در فرهنگ سیاسی دموکراسی‌های لیبرال در غرب، به هویت دسته‌جمعی اجتماع امن میان آنها قوام می‌بخشد (هنجارهای تکوینی) و قواعد موجود در این فرهنگ لیبرال دموکراسی، نحوه رفتار مناسب میان خودی‌ها و غیر خودی‌ها را نهادینه و مشخص می‌سازد (هنجارهای تنظیمی)؛ قواعدی که در نهادهای ایجاد شده توسط این اتحادها نمود و تجلی می‌یابد. بنابراین، این هویت مشترک است که در ابتدا اتحادها را شکل می‌دهد و سپس، ادراک از تهدید مشترک را نیز ایجاد می‌نماید (به عنوان مثال، ادراک از تهدیدات مشترک توسط اعضای ناتو از اتحاد شوروی).

در همین زمینه، ریس کاپن در مقاله خود بر این باور است که ادراک از تهدید شوروی در گام نخست این اتحادیه را ایجاد نکرد، بلکه آن را تقویت کرد. بر اساس همین استدلال می‌توان عدم فروپاشی ناتو را در دوران بعد از فروپاشی شوروی، تبیین و توجیه کرد (برای مطالعه بیشتر در این زمینه نک. ریس کاپن ۱۳۹۰: ۱۶۱-۱۹۵ و یا Riss Kappen 1994: 185-214).

دوئل نیز در زمینه چگونگی شکل‌گیری اتحاد و ائتلاف میان دولت‌های غربی بیان می‌کند که لیبرال‌های هم‌سنخ به خاطر هویت مشترک لیبرالی خود از پیش‌فرض وجود دوستی و اتحاد میان خود نفع می‌برند، اتحادی که بر اساس ضرورت و مصلحت نیست و حتی ممکن است در برابر تهدید مشترک ایجاد شده و آنی نیز نباشد. از سوی دیگر، این لیبرال‌های دارای اشتراک هویتی فقط در برابر غیر لیبرال‌هایی که دارای هویتی مشترک با آنها نیستند، دارای نوعی پیش‌فرض دشمنی‌اند و آنها را خارج از اتحاد خود در نظر می‌گیرند (Doyle 1986: 1161).

ج. ماهیت قدرت‌محور اتحادها در خاورمیانه

در این مبحث با ارائه مطالعات موردی مهم‌ترین اتحادها و ائتلاف‌ها در خاورمیانه، از جمله اتحاد میان اعراب شورای همکاری خلیج فارس، اتحاد میان اعراب و آمریکا، اتحاد میان اسرائیل و آمریکا، اتحاد میان جمهوری اسلامی ایران و سوریه و بررسی اشتراکات یا افتراقات هویتی میان طرفین این اتحادها، به این نتیجه خواهیم رسید که ماهیت اتحاد و ائتلاف‌ها در خاورمیانه بر عکس غرب، قدرت‌محور بوده و ریشه در شرایط مادی و مصلحت‌دولت‌های

این منطقه در واکنش به تهدیدات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای دارد و مبتنی بر ایجاد بازدارندگی می‌باشد. به عنوان مقدمه بحث، ابتدا به بررسی اجمالی شکل‌گیری یا عدم شکل‌گیری هویت دسته‌جمعی در منطقه خاورمیانه خواهیم پرداخت.

۱. هویت دسته‌جمعی در خاورمیانه

در اتحادهای ایجادشده در غرب، اولین عاملی که به این اتحادها شکل داده و قوام می‌بخشد، هویت دسته‌جمعی است که دولت‌های غرب برای خود تعریف کرده‌اند. هویت لیبرال دموکراسی که این دولت‌ها را به تعریف مشترکی از خود به عنوان دوست و دیگری به عنوان غیر دوست می‌رساند. بنابراین، بایستی در بررسی ماهیت اتحادها در خاورمیانه در درجه اول به این امر بپردازیم که آیا در این منطقه می‌توان از شکل‌گیری هویت دسته‌جمعی صحبت کرد یا خیر؟

بسیاری از تحلیل‌گران روابط بین‌الملل بر این اعتقادند که در خاورمیانه، هویت دسته‌جمعی^۱ هنوز معنایی نداشته و شکل نگرفته، چراکه در این منطقه هنوز هویت‌های چندگانه اسلامی، ملی و قومی همراه با احساسات ناسیونالیستی ایرانی، کردی، ترکی و عربی، اصلی‌ترین عامل شکل‌دهنده به منازعات بین‌دولتی و مهم‌ترین مانع شکل‌گیری هم‌گرایی عمیق در میان کشورهای این منطقه شده است (نک. Owen 2002).

حتی اسلام نیز نتوانسته است باعث تحقق هویت دسته‌جمعی در میان کشورهای خاورمیانه که همگی به جز اسرائیل اسلامی هستند، شود؛ چراکه آنچه از آن به عنوان گفتمان اسلامی یاد می‌شود، معطوف به اسلام سیاسی است که دارای گرایش‌ها و برداشت‌های گوناگونی می‌باشد. نمونه آن را می‌توان در اسلام محافظه‌کار سنتی عربستان، اسلام سیاسی مدنی ترکیه، اسلام سیاسی شیعی و امت‌گرای ایران و اسلام سیاسی بنیادگرای القاعده مشاهده نمود (نک. Ayyoob 2008؛ یزدان‌فام ۱۳۹۰).

از سوی دیگر، شکل‌گیری هویت دسته‌جمعی در میان کشورهای یک منطقه، در درجه اول نیازمند دولتی‌هایی است که پروسه دولت/ملت‌سازی را با موفقیت و به شیوه همسان و

مشابهی طی کرده باشند و خود در دوران گذار نباشند، مانند آنچه در غرب رخ داده است. این در حالی است که در خاورمیانه، دولت ملی بر خلاف الگوی رایج شکل‌گیری دولت‌های ملی در غرب ایجاد شده است. در واقع، شکل‌گیری دولت محصول مداخله خارجی بوده و دولت‌های این منطقه هنوز نتوانسته‌اند میان ارزش‌های سنتی و مدرن پیوند برقرار سازند. این دولت‌ها در عمل در میان دولت‌های پیشامدرن و مدرن در نوسان بوده و برخی از آنها به سوی مدرن‌شدن گام برمی‌دارند و با مشکلات دوره گذار مواجه‌اند. برخی دیگر نیز در دوره پیشامدرن مانده و ناگزیر به تحمل فشارهای مدرن‌اند (هینبوش ۱۳۹۰: ۴۹-۵۰).

کشورهای این منطقه، به جای تعریف سرنوشت مشترک و درک متقابل از یکدیگر، اعتماد و اعتمادسازی که از عوامل مهم شکل‌گیری جامعه امن و هویت دسته‌جمعی محسوب می‌شود، به رقابت و دگرسازی از یکدیگر مشغول بوده‌اند. کشورهای این منطقه آن‌قدر درگیر مسئله معمای امنیت شده‌اند که آنان را در شرایطی شبیه معمای زندانیان قرار داده است. بنابراین، در این منطقه بر خلاف اروپا، هنوز هیچ‌گونه هویت منطقه‌ای و هویت مشترکی ایجاد نشده که باعث نوعی احساس منطقه‌بودگی و اتحادهایی هویت‌محور و منسجم میان کشورها شود. با این پیش‌فرض، در ادامه به بررسی مهم‌ترین اتحاد و ائتلاف‌های موجود در خاورمیانه از منظر هویت یا قدرت خواهیم پرداخت.

۲. بررسی موردی اتحادها و ائتلاف‌های منطقه‌ای خاورمیانه

۲-۱. شورای همکاری خلیج فارس

شورای همکاری خلیج فارس به عنوان یکی از مهم‌ترین اتحادهای چندجانبه‌گرای درون منطقه‌ای خاورمیانه است که در سال ۱۹۸۱ (۱۳۵۹) با محوریت دولت‌های عربی حاشیه خلیج فارس یعنی عربستان، بحرین، عمان، کویت، قطر و امارات تشکیل شد. در این مبحث از مقاله، استدلال خواهیم کرد که شکل‌گیری این همکاری منطقه‌ای در ابتدا و تداوم آن در ادامه، صرفاً دلایل واقع‌گرایانه داشته و عوامل هویتی نقش بسیار کم‌رنگی در شکل‌گیری این اتحاد داشته‌اند، هرچند در نگاه اول شاید عکس این مفروضه به ذهن متبادر شود.

- ایده پان‌عربی و شکل‌گیری شورای همکاری خلیج فارس: بارنت بر این اعتقاد است که شکل‌گیری اتحاد و ائتلاف‌ها در میان اعراب که نمونه آن را می‌توانیم در شورای همکاری خلیج فارس مشاهده کنیم، بر اساس عنصر معنایی پان‌عربیسم قابل تفسیر است، ایده‌ای که اتحاد ملت عرب و وحدت آن را بر حاکمیت دولت‌های عرب در قلمروهای سرزمینی جعلی ساخته‌شده توسط غرب، ترجیح می‌دهد. بنابراین، بارنت به نوعی میان هویت عربی و تعریف از تهدید توسط اعراب و رهنمون‌شدن آنها به سوی اتحاد و ائتلاف منطقه‌ای ارتباط برقرار می‌کند (نک. بارنت ۱۳۹۰: ۲۱۲).

این در حالی است که این مقاله استدلال می‌کند ایده پان‌عربیسم و هویت عربی اساس اتحاد دولت‌های عرب است، پس چرا دولت‌های عربی خاورمیانه در جهت ایجاد دولت عربی واحد و تقویت ملت عرب تلاشی از خود نشان نداده‌اند. به عبارت دیگر، چرا دولت‌های عربی بر خلاف اعضای اتحادیه اروپا، نسبت به هر گونه تلاشی که حاکمیت آنها را محدود سازد یا پایه سرزمینی قدرت آنها را تضعیف نماید، سوء ظن نشان می‌دهند. بنابراین، می‌توان این‌گونه نیز بیان کرد که امروزه دولت‌های عربی با هویت‌های دولتی جداگانه از هم، دولت‌هایی هستند که کاملاً ملی‌گرایی و حفظ حاکمیت سرزمینی خود را بر هویت عربی مشترک و سرزمین و دولت عربی واحد ترجیح داده‌اند (برای مطالعه بیشتر در این باره نک. یزدان‌فام ۱۳۹۰: ۵۵ یا دهشیار ۱۳۹۰: ۵-۲۴). همین دولت‌گرایی و ترجیح آن بر ملی‌گرایی است که موجب شده دولت‌های عرب اسراییل را به عنوان عضو مشروع منطقه خاورمیانه محسوب کنند یا ایالات متحده را به عنوان متحد خود معرفی نمایند.

- **عدم قبول عضویت دولت‌های عربی عراق، سوریه و مصر:** اگر شورای همکاری خلیج فارس مبنای هویتی دارد، چرا دولت‌های عراق، مصر و سوریه که عرب و سنی‌مذهب هستند به عضویت این شورا در نیامده‌اند؟ چرا اعضای شورای همکاری خلیج فارس با عضویت سایر دولت‌های عربی در این اتحادیه مخالفت کرده‌اند؟ پاسخی که بارنت در مقاله خود به این سؤال می‌دهد آن است که دولت‌های عرب خلیج فارس خود را موجودیتی جداگانه می‌دیدند که با سایر دولت‌های عربی از جمله یمن و عراق افتراق دارند (بارنت ۱۳۹۰: ۲۳۳). بنابراین، اگر مبنای شکل‌گیری هویت عربی بود، نمی‌بایست چنین تمایز ادراکی نسبت به سایر دولت‌های

عربی خارج از اتحاد وجود داشته باشد. این درحالی است که در طول جنگ خلیج فارس، اعضای شورای همکاری خلیج فارس با پرچم شورا وارد جنگ شدند، ولی سایر دولت‌های عربی مثل سوریه به صورت انفرادی به نیروهای ائتلاف پیوستند که خود نماد تفکیک میان اعراب خلیج فارس و بقیه جهان عرب به شمار می‌رفت.

- یکی دیگر از استلال‌هایی که می‌توان در مورد امنیت‌محور یا قدرت‌محور بودن اتحاد‌های خاورمیانه به طور عام و اتحاد شورای همکاری خلیج فارس به طور خاص مطرح کرد، رقابت تسلیحاتی میان این کشورها و معمای امنیتی^۱ است که بر این منطقه حاکم است. هر دوی این عوامل نشان می‌دهند کشورهای این منطقه اکثراً کشورهایی با هویت عربی-اسلامی هستند، با یکدیگر احساس یکی‌بودگی و هم‌ذات‌پنداری هویتی ندارند که اگر این طور بود، بایستی به مانند کشورهای عضو اتحادیه اروپا خود را دوست یکدیگر بازنمایی می‌کرده و از قدرت سخت و جنگ‌افزارهای نظامی به سوی قدرت نرم و شکل‌دهی به الگوهای دوستی حرکت می‌کردند. در واقع، هر یک از این کشورها در صدد است به صورت انفرادی امنیت خود را در نظام مبتنی بر خودیاری تأمین نماید (نک. رسولی ثانی‌آبادی ۱۳۹۲: ۳۴-۵۵).

- اتحاد اعراب خلیج فارس با ایالات متحده آمریکا: یکی دیگر از دلایلی که می‌توان در رد هویت‌محور بودن محور اتحادها و ائتلاف‌ها در خاورمیانه به خصوص در ارتباط با شورای همکاری خلیج فارس ارائه داد، روابط بسیار نزدیک و اتحاد‌هایی است که دولت‌های عربی حاشیه خلیج فارس با قدرت‌های برون‌منطقه‌ای از جمله ایالات متحده آمریکا دارند. این همکاری‌ها که شامل همکاری‌های دفاعی دو یا چندجانبه و مشارکت در فعالیت‌های آموزشی و مانورهای نظامی در چارچوب پیمان‌های امنیتی و دفاعی میان آمریکا و این کشورها می‌باشند، اتحاد‌هایی امنیت‌محور یا قدرت‌محور هستند که می‌توان آنها را نمونه‌ای از سیاست دنباله‌روی دولت‌های منطقه از قدرت هژمون دانست که والت نیز به آن اشاره کرده است. به عبارت دیگر، با توجه به عدم اشتراکات هویتی میان اعراب و آمریکا بر اساس چهار مؤلفه مذهب، قومیت، تاریخ و پیشینه مشترک و زبان، این اتحادها بنا به دلایل منفعت‌گرایانه و مادی‌گرایانه شکل گرفته‌اند. این در حالی است که هر دو طرف به عنوان

بازیگرانی عقلانی از منظر سودمندی و فایده‌انگاری به این اتحادها نگاه کرده و در پی کسب دستاوردهای مطلق خود هستند (در مورد روابط نظامی - امنیتی کشورهای شورای همکاری خلیج فارس و ایالات متحده نک. اشلقی ۱۳۸۵: ۸۷-۱۱۸). در همین زمینه، نو بر این اعتقاد است که در حالی که همکاری ایالات متحده و دولت‌های اروپایی بر اساس هویت‌های مشترک این کشورها صورت می‌گیرد، همکاری‌ها میان این کشور با اعراب خلیج فارس و به طور کل، دولت‌های خاورمیانه به لحاظ هویتی واگرایانه و فاقد هر گونه مؤلفه هویتی است (Nau 2002: 39).

- ادراک از تهدید جمهوری اسلامی ایران: ادراک مشترک از تهدید جمهوری اسلامی ایران در میان دولت‌های عربی حاشیه خلیج فارس، هم در پیدایی این شورا و هم در تدام آن نقش عمده‌ای داشته است. در همین زمینه می‌توان این‌گونه بیان کرد که پیدایی شورای همکاری خلیج فارس به عنوان اتحادیه مبتنی بر همکاری‌های امنیتی میان دول عضو در وهله اول، منبعث از ادراک از تهدیدات محیطی این دولت‌ها از جمله وقوع انقلاب اسلامی در ایران و به دنبال آن، جنگ این کشور با عراق بوده است. در این زمینه می‌توان این‌گونه بیان کرد که هنجار انقلاب اسلامی ایران که انقلابی آرمانی، ضد امپریالیستی و تجدید نظرطلبانه به شمار می‌رفت و ایده صدور انقلاب این کشور به کشورهای پیرامون خود، با هنجار کشورهای عربی که مبتنی بر محافظه‌کاری و حفظ وضع موجود قرار داشت، ناسازگاری زیادی داشت و ادراک از تهدید را در دولت‌های عربی ایجاد می‌کرد. تحول دیگر، جنگ ایران و عراق بود که وقوع آن نیز کشورهای عربی را با تهدیدات امنیتی یکسانی مواجه می‌کرد. در همین زمینه، بارنت بر این باور است که این جنگ می‌توانست دولت‌های عضو شورای همکاری را مستقیم یا غیر مستقیم درگیر سازد. بنابراین، این دولت‌ها به ناچار سعی کردند از طریق اتحاد و ائتلاف‌های منطقه‌ای به اتخاذ تدابیر امنیتی بپردازند (Barnet 1992, Barnet 1995).

از سوی دیگر، تداوم این اتحادیه نیز در گرو تداوم همین درک مشترک از تهدید جمهوری اسلامی ایران به خصوص در زمینه کسب توانایی‌های نظامی و هسته‌ای آن است. همان‌گونه که بیان شد در نگاه واقع‌گرایان، تهدیدها و ادراکات ناشی برای دولت‌های نظام بین‌الملل، تابع نامتقارن بودن قدرت می‌باشند. در همین زمینه، می‌توان این‌گونه بیان کرد

که کسب توانایی هسته‌ای حتی در نوع غیر نظامی خود نیز برای جمهوری اسلامی ایران می‌تواند دست کم توانایی تغییر ناگهانی^۱ از مرحله نزدیک اتمی شدن به مرحله اتمی‌بودن را فراهم آورد و این درک از تهدید جمهوری اسلامی ایران را برای اعراب تشدید نماید. از سوی دیگر، جمهوری اسلامی ایران دارای قدرت نظامی متقارنی است که این مسئله نیز می‌تواند برای اعراب تهدیدزا باشد و حس تهدید مشترک را میان آنها ایجاد کرده و آنها را به سمت اتحادهای منطقه‌ای میان خود نظیر شورای همکاری خلیج فارس ترغیب نماید (برای مطالعه بیشتر در مورد پندار از تهدید اعراب نسبت به ایران، نک. لطفیان ۱۳۹۰: ۱۸۰-۱۸۵).

این ادراک از تهدید ایران نه تنها از سوی دولت‌های عربی، بلکه از سوی آمریکا نیز وجود دارد. در مبحث قبل بیان شد که دولت‌های عربی خاورمیانه و آمریکا دارای پیوندهایی بسیار نزدیک با یکدیگرند. یکی از دلایل این نزدیکی همین پندار مشترک از تهدید جمهوری اسلامی ایران میان طرفین این اتحاد که دارای هویت‌هایی ناهمگن با یکدیگرند نیز می‌باشد. در همین زمینه، در گزارش سالانه ارزیابی تهدیدهای جامعه اطلاعاتی آمریکا که از سوی دنیس بلر، رییس سازمان اطلاعات ملی این کشور در سال ۲۰۱۰ اعلام شد، از ایران به عنوان تهدیدی واقعی برای منافع آمریکا و متحدانش یاد شد (Blair 2010).

بنابراین، می‌توان این گونه نتیجه گرفت که شکل‌گیری اتحادیه شورای همکاری خلیج فارس و تداوم آن و حتی اتحاد اعراب با آمریکا، ناشی از محاسبه عقلایی بازیگران عربی در درک مشترک از تهدیدات پیرامونی است و نه ناشی از اشتراکات هویتی؛ اتحادی که نه بر اساس علقه‌های مشترک هویتی، بلکه بر اساس مصلحت و دفع تهدیدات و همچنین، ایجاد موازنه شکل گرفته است؛ موازنه‌ای میان دولت‌های طرفدار حفظ وضع موجود از یک سو و دولت‌های تجدید نظرطلب از سوی دیگر. در همین زمینه، می‌توان بیان کرد که از نظر رئالیسم سنتی، تعادل قدرت در قدرت متمرکز شده است. از نظر مورگنتا، تعادل قدرت وضعیتی است که در آن قدرت به طور مساوی میان تعدادی از کشورها توزیع شده باشد (مورگنتا ۱۳۸۴: ۲۲۳).

از سوی دیگر، در اتحادهای غربی که متشکل از دولت‌های لیبرال دموکراسی است، این هنجارهای فرهنگ لیبرال است که هم هویت مشترک و نوعی هم‌ذات‌پنداری اجتماعی را میان این دولت‌ها شکل می‌دهد و هم فهم متقابل و درک از اینکه دولت‌های لیبرال دموکراسی، هم عادلند و هم جنگ‌طلب نیستند. بنابراین، این هنجارهای فرهنگ لیبرال دموکراسی است که در مقام تنظیم‌کننده روابط میان این دولت‌ها عمل می‌کند و علاوه بر تنظیم روابط به تعریف رفتار مناسب در گروه نیز می‌پردازد. این در حالی است که در میان اعضای شورای همکاری خلیج فارس که متشکل از دولت‌های غیر لیبرال می‌باشد، چنین هنجارهای تنظیم‌کننده و شکل‌دهنده به رفتار مناسب وجود ندارد، هنجارهایی که مانع از بروز اختلاف‌ها میان اعضا شده و به هویت جمعی آنها شکل داده و تمایز میان درون و برون را به لحاظ هویتی مشخص کند. در چنین شرایطی است که شاهد ارتباطات امنیتی - نظامی میان دولت‌های عربی و قدرت‌های برون‌منطقه‌ای از جمله آمریکا به خصوص به صورت دوجانبه هستیم.

۲-۲. اتحاد میان ایران و سوریه

اتحاد میان جمهوری اسلامی ایران و سوریه یکی از مهم‌ترین و شاید حساس‌ترین اتحادهایی است که در خاورمیانه شکل گرفته است. به لحاظ پیشینه تاریخی، سوریه اولین کشور جهان عرب بود که نظام جمهوری اسلامی را پس از وقوع انقلاب در ایران به عنوان متحد جدید علیه اسرائیل، مورد شناسایی رسمی قرار داد و از آن پس بود که پیوند و اتحاد دو کشور شکل گرفت (برای مطالعه بیشتر در مورد اتحاد ایران و سوریه نک. سیمبر و اسماعیلی ۱۳۹۲: ۷-۲۹).

در همین زمینه، اگر مهم‌ترین اشتراکات هویتی دو یا چندین دولت را زبان، قومیت، تاریخ و گذشته مشترک و مذهب بدانیم، هیچ‌گونه تشابه هویتی میان این دو دولت، البته به غیر از مؤلفه مذهب، نمی‌توانیم متصور شویم. در زمینه مذهب نیز اگرچه هر دو کشور مسلمان هستند، اما چیزی در حدود ۸۰ درصد از مسلمانان سوریه سنی‌مذهب بوده و فقط ۱۰ درصد از مسلمانان این کشور دارای مذهب شیعه آن هم با گرایش علوی هستند.

بنابراین، اتحاد میان جمهوری اسلامی ایران و سوریه به عنوان دولتی که هویتش بر مبنای ملیت عربی شکل گرفته، می‌تواند رگه‌هایی واقع‌گرایانه داشته باشد؛ چراکه این دو کشور از جمله معدود کشورهای خاورمیانه هستند که آمریکا به عنوان ابرقدرت نظام بین‌الملل، آنها را به عنوان تهدید مشترک و کشورهای حامی تروریسم و بنیادگرایی اسلامی تعریف کرده است (در این زمینه نک. امیدی ۱۳۸۶: ۹۹-۱۳۲). بنابراین، این دو کشور با هویتی کاملاً متفاوت دارای ادراکات مشترکی از تهدیدات منطقه‌ای و پیرامونی خود (دولت‌های عربی منطقه و همچنین اسرائیل) از یک سو و دولت‌های فرامنطقه‌ای (ایالات متحده آمریکا) از سوی دیگر می‌باشند و با اتحاد میان خود سعی در ایجاد توازن منطقه‌ای و دفع تهدیدات بیرونی دارند.

بنابراین، اتحاد میان این دو کشور نه نشانه‌ای از اشتراکات هویتی، بلکه به عنوان نشانه‌ای از درگیرشدن در منازعه نامتقارن^۱ است. منازعه نامتقارن جلوه‌ای از کنش سیاسی/امنیتی است که مبتنی بر قدرت نابرابر بازیگران می‌باشد. در این شرایط، کنش‌گران هرچند با هویتی متفاوت، در برابر تهدیدات شکل گرفته ناشی از منازعه نامتقارن با یکدیگر متحد می‌شوند (Garnett 2005: 32).

در کنار اتحاد جمهوری اسلامی ایران و سوریه می‌توان از اتحاد این کشور با جنبش حزب الله لبنان نیز سخن گفت، اتحادی که برای دولت جمهوری اسلامی ایران دارای ابعاد استراتژیک و منفعت‌محورانه است. در واقع، اقدامات حزب الله در مجاورت مرزهای اسرائیل به عنوان اصلی‌ترین تهدید این کشور، ضمن موقعیت‌دادن به این جنبش باعث افزایش توان بازدارندگی منطقه‌ای ایران، افزایش عمق استراتژیک این کشور، کاهش ضریب امنیتی اسرائیل و در نهایت، کاهش هر گونه احتمال هجوم نظامی علیه جمهوری اسلامی ایران می‌شود (برای مطالعه بیشتر در مورد اتحاد ایران و حزب الله لبنان نک. گلشنی و باقری ۱۳۹۱: ۱۲۳-۱۵۶).

اتحاد با حزب الله یا سوریه می‌تواند هم به بازدارندگی مستقیم و منطقه‌ای ایران در قبال تهدیدات متقارن منطقه‌ای از سوی اسرائیل یا دولت‌های عربی منطقه کمک نماید و هم از سوی

دیگر به بازدارندگی غیر مستقیم منطقه‌ای این کشور با هدف بازداشتن و مقابله با تهدیدات نامتقارن فرامنطقه‌ای از سوی آمریکا کمک نماید.

۲-۳. اتحاد آمریکا و اسرائیل

اتحاد آمریکا و اسرائیل از جمله دیگر اتحادها در خاورمیانه است که نمی‌توان آن را از منظر هویت مشترک تبیین نمود. در همین زمینه بارنت بر آن است که هویت اسرائیل آن چنان که باید و شاید در آن خطوط داستانی که اجتماع غربی را تعریف می‌کنند، بر آن حکم فرما هستند و ایالات متحده را در بر می‌گیرند، جای نمی‌گیرد (بارنت ۱۳۹۰: ۲۴۴).

در مجموع می‌توان سه مؤلفه اصلی مذهب، ملی‌گرایی و هلوکاست را از عوامل اصلی تکوین‌دهنده به هویت دسته‌جمعی اسرائیل دانست. بر پایه این سه مؤلفه می‌توان بیان کرد که اولاً اسرائیل هویتی مذهبی بر پایه دین یهود دارد و بنابراین، دولت یهودی‌مذهب به شمار می‌رود. در واقع، هویت اسرائیل بر پایه خوانشی ویژه از شریعت یهود می‌باشد و بر پایه همین خوانش است که رژیم اسرائیل به عنوان تنها دولت یهودی در سراسر جهان، برای پاسداری از حقوق تمامی یهودیان جهان سامان یافته است. در همین زمینه، بوزان بر این باور است که اسرائیل دارای هویت مذهبی طردگرا^۱ است که با مسئله قومیت نیز پیوند خورده است (بوزان ۱۳۹۰: ۳۷)، این در حالی است که دولت آمریکا، دولت مسیحی با سرشتی کاملاً سکولار و البته جهان‌شمول‌گرا^۲ بر پایه جدایی دین از سیاست به شمار می‌رود.

از سوی دیگر، ملی‌گرایی مبتنی بر صهیونیزم به عنوان یکی دیگر از مؤلفه‌های شکل‌دهنده به هویت اسرائیل کاملاً واکنشی به آزار و اذیت یهودیان و طرد آنها از سوی جامعه مسیحی اروپایی است. در واقع، صهیونیزم بر پایه این پیش‌انگاره است که یهودیان در اجتماع غربی امنیت ندارند. مؤلفه سوم، هلوکاست می‌باشد که یکی از مهم‌ترین آموزه‌های این است که یهودیان نمی‌توانند تأمین ایمنی و امنیت خود را به غیر یهودیان بسپارند. اسرائیل به عنوان یادبود زنده هلوکاست، مدام به غرب یادآوری می‌کند که تاریخش هیچ شباهتی به تصویری که خودش از مترقی‌بودن،

1. Exclusive
2. Inclusive

لیبرال‌بودن، روشنگری و تساهل ارائه می‌دهد، ندارد (برای مطالعه بیشتر نک. بارنت ۱۳۹۰، Schoenbaum 1993, Avineri 1981, Milton 2004).

اتحاد آمریکا و اسرائیل کاملاً ناشی از ملاحظات استراتژیک و منبعث از عوامل عقلانی و مادی‌گرایانه می‌باشد. اتحاد میان دو بازیگر عقلانی نفع‌جو و فارغ از عوامل هویتی که برای مقابله با تهدیدات مشترک از جمله تهدید کمونیزم (در دوران جنگ سرد) و تهدید اسلام و بنیادگرایی اسلامی، چه در اشکال گروه‌های اسلامی مثل جنبش حزب الله، حماس و یا طالبان و چه در اشکال دولت‌های اسلامی مثل دولت‌های ایران و سوریه (در دوران پس از جنگ سرد) تحت عنوان اتحاد استراتژیک دو کشور منطبق با ادبیات رئالیستی قابل بررسی می‌باشد.

۲-۴. اتحادهای پیش رو

از مباحثی که می‌توان در تأیید فرضیه اصلی این پژوهش به آن اشاره کرد، اتحاد و ائتلاف‌های پیش رو در خاورمیانه است، اتحادهایی که در صورت شکل‌گیری فارغ از اشتراکات هویتی است و قدرت‌محور بوده و برای دفع تهدیدات مشترک بر اساس ادراک مشترک از تهدیدات شکل می‌گیرد. نمونه این اتحاد احتمالی را می‌توان در طرح پیمان بین‌المللی بزرگ برای مقابله با داعش از سوی آمریکا به عنوان قدرت فرامنطقه‌ای دانست که طرفین اصلی آن را کشورهای عربی مصر، عربستان، امارات و ترکیه با هویت‌هایی کاملاً متمایز شکل می‌دهند. آنچه می‌تواند این کشورها را در قالب اتحاد استراتژیک گرد هم آورد، همان درک مشترک از داعش به عنوان تهدیدی علیه کل خاورمیانه است.

د. رئالیسم و موازنه؛ مبنای اتحاد در خاورمیانه

با بررسی موردی برخی از مهم‌ترین اتحادهای خاورمیانه، ما نیز در این مقاله به مانند نای بر این باوریم که تجزیه و تحلیل مسائل و روابط کشورهای این منطقه، به خصوص در زمینه اتحاد و ائتلاف‌های منطقه‌ای که بحث خاص این مقاله بود، در منطق رئالیستی بهتر جواب می‌دهد (Nye 2001: 188)، چراکه در خاورمیانه هنوز دولت‌ها آن هم دولت‌های قوی

اقتدارگرا در برابر جامعه مدنی ضعیف، مهم‌ترین بازیگر و مرجع قدرت به شمار آمده و ارتش و نظامیان نیز مهم‌ترین رهبران سیاسی. از سوی دیگر، حجم بالای تجارت اسلحه و مبادلات نظامی در این منطقه نسبت به سایر مناطق جهان، نشان‌دهنده تفوق قدرت نظامی در این منطقه است که همه اینها با مفروضات رئالیستی روابط بین‌الملل هم‌خوانی بیشتری دارد (برای مطالعه بیشتر در این باره نک. Lenore 1998).

در همین راستا می‌توان این گونه بیان کرد که سرشت نظام منطقه‌ای خاورمیانه آنارشی است و هیچ گونه اقتدار برتری در قالب سازمان یا نهاد منطقه‌ای نظیر آنچه در اروپا و غرب شاهد آن هستیم، وجود ندارد. همه دولت‌ها به دنبال افزایش قدرت خود هستند، آن هم قدرت در شکل رئالیستی خود، یعنی قدرت سخت و نظامی و تنها راه موقت برای برقراری صلح و ثبات و جلوگیری از منازعه در چنین شرایطی، فقط توازن قواست که در اشکال مختلف اتحادهای منطقه‌ای خود را نشان می‌دهد. هینبوش و اعتصامی بر این باورند که در چنین شرایطی، همکاری‌های متقارن در کنار همکاری‌های غیر متقارن (میان دولت‌های منطقه و قدرت‌های فرامنطقه‌ای مثل آمریکا) شکل می‌گیرد که به هیچ وجه در قالب اشتراکات هویتی نمی‌گنجد (Hinnebusch and Eteshami 2002).

در همین زمینه، بری بوزان معتقد است بسیاری از تعاملات، رقابت‌ها، دوستی‌ها و دشمنی‌ها در خاورمیانه بر حسب قدرت (تقارن یا عدم تقارن آن) قابل توضیح است و نه صرفاً با اتکا به ایده‌ها. پس مؤلفه ساختار قدرت است که بیشترین تأثیر را بر نوع تعاملات در منطقه خاورمیانه می‌گذارد. منظور از ساختار قدرت در منطقه این است که آیا قدرت در منطقه به شکل برابر (تقارن) یا نابرابر (عدم تقارن) توزیع شده است؟ پویایی و ایستایی مجموعه، تابع ساختار قدرت است (Buzan 1991: 445).

در همین راستا گروهی از نظریه پردازان بر این باورند که اصولاً بحران هویت و عدم استحکام و یکپارچگی دولت در مناطقی چون خاورمیانه که خود ناشی از تأثیر فرایندهای جهانی شدن از یک سو و چالش‌های داخلی هویت‌خواهی قومی، مذهبی یا ملی‌گرایی از سوی دیگر می‌باشد، این دولت‌ها را با تهدیدات مشابهی از درون و بیرون مواجه می‌کند و آنها را به این امر وا می‌دارد که در صدد همکاری با دیگر دولت‌هایی برآیند که در معرض تهدید مشابه

قرار گرفته‌اند. از این منظر، دولت‌های خاورمیانه برای مهار تهدیدات داخلی و خارجی خود به همکاری با دولت‌های هم‌جوار منطقه‌ای یا دولت‌های فرامنطقه‌ای می‌پردازند (نک. هینبوش و احتشامی ۱۳۸۲، قهرمان‌پور ۱۳۸۳، حق‌پناه ۱۳۸۹).

دیوید این استراتژی را «موازنه فراگیر»^۱ می‌نامد. موازنه فراگیر گونه‌ای از سیاست خارجی است که دولت‌های جهان سومی در راستای ایجاد توازن میان چالش‌های داخلی و خارجی خود اعمال می‌کنند. در این نگاه، تهدیدات و چالش‌های داخلی در جهت‌گیری‌های توازن قدرت و اتحاد و ائتلاف‌های بیرونی دولت‌ها بسیار پررنگ می‌شود. این مفهوم برای اولین بار توسط استیون دیوید تحلیل‌گر آمریکایی سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی در تحلیل مسائل جهان سوم به کار رفت. وی در مقاله خود در سال ۱۹۹۱ بیان کرد که دولت‌های جهان سوم درگیر تهدیدات دوگانه‌ای^۲ از سوی درون و بیرون هستند و همین مقابله با تهدیدات، نقش بسیار برجسته‌ای در جهت‌گیری‌های سیاست خارجی این دولت‌ها و اتحادهای آنها دارد (نک. David 1991, Nonneeman 2005:10).

اتحادهای خاورمیانه را با مفهوم امنیت هم‌پارانه مورد استفاده جرویس نیز می‌توان مورد تجزیه و تحلیل قرار داد؛ امنیتی که نیازمند فعال‌سازی عقلانیت راهبردی بازیگران می‌باشد؛ عقلانیتی که به واسطه آن می‌توان واحدهای سیاسی را از طریق همکاری، مشارکت و ایجاد منافع متقابل در فضای همکاری قرار داد که در اتحادهای منطقه خاورمیانه قابل مشاهده است. زیرساخت این امنیت هم‌پارانه را می‌توان درک متقابل واحدهای سیاسی نسبت به موضوعات امنیتی و استراتژیک دانست. از سوی دیگر، جرویس بر این باور است که امنیت هم‌پارانه در فضای آنارشیک شکل می‌گیرد و در چنین شرایط و فضایی، قدرت‌های بزرگ از جایگاه و نقشی مؤثر برخوردار خواهند بود. همان‌گونه که بیان شد، در اتحاد و ائتلاف‌های منطقه‌ای خاورمیانه، قدرت‌های فرامنطقه‌ای از جمله آمریکا نقش بسیار مهمی ایفا می‌کنند (برای مطالعه بیشتر در مورد امنیت هم‌پارانه نک. Jervis 1988).

-
1. Pervasive Balancing
 2. Multiple Threat

بنابراین، اتحادها در خاورمیانه یا بر اساس موازنه قدرت شکل می‌گیرند یا بر اساس مقابله با تهدیدات مشترک خارجی و یا مقابله با تهدیدات داخلی که همه اینها نیز از منظر مؤلفه قدرت و منافع مشترک میان دولت‌ها قابل تجزیه و تحلیل می‌باشند؛ منافع مشترکی که معمولاً از نوع منفی بوده و در قالب هراس از دیگر دولت‌ها خود را نشان می‌دهد. در واقع، هم‌ذات‌پنداری اجتماعی که در میان دولت‌های لیبرال دموکراسی غرب وجود دارد و آنها را به طرز ناخودآگاهی به سمت و سوی اتحاد با یکدیگر به رغم حتی وجود تهدیدات خارجی سوق می‌دهد، بعید است در میان دولت‌های اقتدارگرا و غیر دموکراتیک خاورمیانه وجود داشته باشد و بتواند به عنوان مبنایی برای اتحاد میان آنها مورد ارزیابی و تحلیل قرار گیرد؛ چراکه هیچ چیز مشترکی در میان این دولت‌ها وجود ندارد که بتواند همدلی متقابل، اعتماد و التفات به یکدیگر را تجویز نماید. هرچه هست، تلاش برای توازن قدرت و دفع تهدیدات می‌باشد و ادراک مشترک از تهدیدات نیز هیچ‌گونه مبنای هویتی مشترک ندارد. بنابراین، این همکاری‌ها که کاملاً بر اساس منافع عینی و ضرورت‌های استراتژیک میان دولت‌های خاورمیانه شکل گرفته است، بسیار شکننده بوده و به دلیل فقدان یا عدم پایه‌های محکم هویتی مطابق با دیدگاه همکاری در وضعیت آناشوی خواهد بود.

به عبارت دیگر، در الگوی موازنه قوای خاورمیانه که اتحاد و ائتلاف‌ها هم در چارچوب آن قابل بررسی است، هیچ کشوری به طور دائم دوست یا دشمن دیگری شناخته نمی‌شود و با توجه به تغییر در ادراک از تهدید، برداشت‌ها کاملاً سیال و تغییرپذیر می‌باشند. این در حالی است که اگر اتحادها و ائتلاف‌ها مبتنی بر هویت باشد، تعریف دوستان و دشمنان نیز تا حدود بسیار زیادی از ثبات بیشتری برخوردار می‌شود (Snida 1991: 709).

نتیجه‌گیری

هدف اصلی این پژوهش، بررسی ماهیت اتحادها و ائتلاف‌ها در خاورمیانه با ارائه رویکرد مقایسه‌ای همراه با مطالعات موردی اتحادها در این منطقه از منظر قدرت و هویت بود. در همین راستا، ابتدا به بیان دیدگاه‌های نظری جریان اصلی و معناگرای رشته در باب چگونگی شکل‌گیری اتحادها و ائتلاف‌ها بر اساس مؤلفه‌های قدرت و هویت پرداختیم و بیان کردیم که جریان‌های

اصلی روابط بین‌الملل به خصوص واقع‌گرایان و نواقع‌گرایان اتحادها را بر اساس اصل منفعت‌جویی بازیگران عقلانی و ناشی از مصلحت میان آنها دانسته و اصلی‌ترین و مهم‌ترین انگیزه تشکیل این اتحادها را ارتقاء امنیت دولت‌ها در برابر تهدیدات خارجی فوری یا تهدیدات بالقوه آینده می‌دانند. بنابراین، طبق این دیدگاه، دولت‌ها از آن رو به دنبال اتحاد هستند که از طریق همبستگی با سایر دولت‌ها توان‌مندی‌های خود را افزایش، نفوذ خود را در منطقه تهدیدآمیز^۱ گسترش و در برابر قدرت یا تهدیدات ایجاد موازنه کنند و یا مطابق نظریه‌های نئولیبرال، به دستاوردهای مطلق خود در جریان همکاری‌های متقابل به عنوان بازیگرانی عقلانی و منفعت‌جو دست یابند. مطابق نظریه‌های نئولیبرال، منطق حسابگری که بر تشکیل و ایجاد اتحادها حاکم است، در دوام این اتحادها نیز مؤثر می‌باشد. به عبارت دیگر، اتحادها در این نگرش تا زمانی با دوام هستند که منافع بازیگران به خصوص منافع و قدرت اقتصادی آنها را حفظ نمایند.

در کنار این تبیین‌های قدرت‌محور در باب چگونگی شکل‌گیری اتحادها و ائتلاف‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، نظریات معناگرا و سازه‌انگار روابط بین‌الملل بر هویت مشترک میان دولت‌ها و اشتراکات هویتی آنها به عنوان عامل مهم قوام‌بخش اتحادها توجه می‌کنند. به این ترتیب، این نظریه‌ها شرایط هویتی، معنایی و انگاره‌ای را جایگزین شرایط مادی و تأکید بر قدرت می‌نمایند. این تبیین‌های هویت‌محور، همچنین با تکیه بر هویت‌های دسته‌جمعی که نه تنها به ارائه تعریفی از خود و خودی‌ها پرداخته بلکه مرزهای ما را از دیگری و دیگران جدا می‌کنند، به بررسی چگونگی اتحاد و ائتلاف‌ها می‌پردازند.

بعد از آشنایی با این مباحث نظری، به بررسی ماهیت اتحاد و ائتلاف‌ها در خاورمیانه بر اساس مطالعات موردی پرداختیم و با توجه به نقش کم‌رنگ عوامل هویتی در مقایسه با عوامل و شرایط مادی، به این نتیجه رسیدیم که در کشورهای غیر دموکراتیک و اقتدارگرای خاورمیانه، به دلیل نبود ارزش‌های مشترک در فرهنگ سیاسی و همچنین، نبود هویت مشترک به مثابه آنچه در غرب شاهد آن بودیم، هم‌ذات‌پنداری اجتماعی ضعیف است و اتحادها و ائتلاف‌ها بر اساس منافع عینی و در جهت دفع تهدید شکل می‌گیرند و به دلیل نبود پایه‌های عمیق فرهنگی و هویتی، بسیار شکننده و آسیب‌پذیر می‌باشند. در واقع، به دلیل نبود هویت

مشترک، هنجارهای تنظیم‌کننده و تکوین‌بخش به مثابه آنچه در اتحادیه اروپا شاهد آن هستیم، ضعیف است و از این رو، درک و انتظار مشترکی از رفتار مطلوب در قبال دوستان (متحدان) یا دشمنان نیز وجود ندارد (نک. ریس کاپن ۱۳۹۰: ۱۵۳).

کشورهای این منطقه بر خلاف کشورهای غربی، همدیگر را نه به عنوان دوست یا رقیب، بلکه بیشتر به عنوان دشمن یا تهدید بازنمایی می‌کنند و اگر اتحاد و ائتلافی را با یکدیگر شکل دهند، برای رفع تهدید و ایجاد موازنه قدرت می‌باشد. از سوی دیگر، در الگوی موازنه قوای منطقه خاورمیانه که اتحاد و ائتلاف‌ها، در چارچوب آن قابل بررسی است، هیچ کشوری به طور دائم دوست یا دشمن دیگری شناخته نمی‌شود و با توجه به تغییر در ادراک از تهدید، برداشت‌ها سیال و تغییرپذیر می‌باشند. این در حالی است که اگر اتحادها و ائتلاف‌ها مبتنی بر هویت باشد، تعریف دوستان و دشمنان نیز از ثبات بیشتری برخوردار می‌شود.

بنابراین، هرچه هست تلاش برای توازن قدرت و دفع تهدید می‌باشد و ادراک مشترک از تهدید نیز مبنای هویتی مشترک ندارد. بنابراین، این همکاری‌ها که بر اساس منافع عینی و ضرورت‌های استراتژیک میان دولت‌های خاورمیانه شکل گرفته، بسیار شکننده است و به دلیل نبود پایه‌های محکم هویتی، مطابق با دیدگاه همکاری در وضعیت آنارشی خواهد بود.

منابع

- اشلقلی، عباس (۱۳۸۵) «روابط نظامی امنیتی آمریکا و شورای همکاری خلیج فارس» *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، سال ۱۳، ش ۲، ۸۷-۱۱۸.
- امیدی، علی (۱۳۸۶) «چگونگی و چیستی سیاست خارجی مقایسه‌ای: مطالعه موردی روابط ایران و سوریه» *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، سال ۱۴، ش ۴، ۹۹-۱۳۲.
- بارنت، مایکل (۱۳۹۰) «هویت و اتحادها در خاورمیانه» در *فرهنگ امنیت ملی*، پیتر کاتزنشتاین، ترجمه *محمدهادی سمتی*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، صص ۲۰۷-۲۶۰.
- بوزان، بری و اولی ویور (۱۳۸۸) *مناطق و قدرت ها: ساختار امنیت بین‌الملل*، ترجمه رحمن قهرمان‌پور، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- جعفری، علی اکبر (۱۳۹۱) «تیین عوامل و اهداف اتحاد استراتژیک میان آمریکا و اسرائیل در منطقه خاورمیانه» *فصلنامه ژئوپولیتیک*، سال ۸، ش ۲.
- حق‌پناه، جعفر (۱۳۸۹) «موازنه فراگیر: الگوی تحلیل نقش قومیت بر سیاست خارجی با تأکید بر خاورمیانه» *فصلنامه سیاست*، دوره ۴۰، ش ۲، ۷۷-۹۳.
- دهشیار، حسین (۱۳۹۰) «الزامات بین‌المللی، ملاحظات داخلی و سقوط پان‌عربیسیم» *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، سال ۱۸، ش ۳، ۵-۲۳.
- رسولی ثانی‌آبادی، الهام (۱۳۹۲) «حفظ امنیت هستی‌شناسانه و روند نظامی‌گری در میان اعضای شورای همکاری خلیج فارس» در *مجموعه مقالات علمی پژوهشی نهمین همایش خلیج فارس*، ۳۴-۵۶.
- ریس کاپن، توماس (۱۳۹۰) «هویت دسته‌جمعی در اجتماع دموکراتیک: مورد ناتو» در *فرهنگ امنیت ملی*، پیتر کتزنشتاین، ترجمه *محمدهادی سمتی*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، صص ۱۴۱-۱۹۵.
- سیمبر، رضا و علی اسماعیلی (۱۳۹۲) «علل شکل‌گیری و تداوم اتحاد ایران و سوریه» *فصلنامه سیاست جهانی*، دوره ۲، ش ۲، صص ۷-۲۹.
- قاسمی، فرهاد (۱۳۸۸) «الزامات تئوریک بازدارندگی منطقه ای ج.ا.ایران»، *فصلنامه روابط خارجی*، سال اول، ش ۳، صص ۵۵-۸۳.

- قهرمان پور، رحمن (۱۳۸۳) «جهانی شدن و بحران هویت در کشورهای خاورمیانه»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، سال ۱۱، ش ۳، صص ۲۱-۴۴.
- گلشنی، علی رضا و محسن باقری (۱۳۹۱) «جایگاه حزب ... در استراتژی بازدارندگی ج.ا.ایران» *فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی*، ش ۱۱، ۱۲۳-۱۵۶.
- مصلی نژاد، عباس (۱۳۹۳) «ژئوپلیتیک هویت و سیاست‌گذاری امنیتی در موازنه منطقه‌ای خاورمیانه»، *فصلنامه ژئوپلیتیک*، سال دهم، شماره دوم، صص ۷۰-۹۸.
- مورگتا، هانس (۱۳۸۴) *سیاست میان ملت‌ها*، ترجمه حمیرا مشیرزاده. تهران: وزارت امور خارجه.
- هینوش، ریموند و انوشیروان احتشامی (۱۳۸۲) *سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه*، ترجمه علی گل محمدی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- یزدان‌فام، محمود (۱۳۹۰) «تحولات جهان عرب: صورت‌بندی قدرت و هویت در خاورمیانه»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال ۱۴، ش ۲، صص ۴۷-۷۵.

- Avineri, Sh (1981) *The Making of Modern Zionism*, New York: Basic Books.
- Ayoob, M (2008) "The Many Faces of Political Islam" in [Http://jmc.msu.edu](http://jmc.msu.edu).
- Barnet, M (1992) *Confronting the Costs of War: Military Power, State and Society in Egypt and Israel*. Princeton: Princeton University Press.
- Barnet, M (1995) "Institutions, Roles and Disorder: The Case of the Arab States System" *International Studies*, Vol. 37, No 3, 271- 296.
- Barnet, M (1992) "Sovereignty, Nationalism and Regional Order in the Arab States System", *International Organization*, Vol. 49, No 3.
- Blair, D (2010) "Annual Threat Assessment of the US Intelligence Community", from the *Senate Select Committee on Intelligence*.
- Buzan, B (1991) "New Patterns of Global Security in the 21 Century", *International Affairs*, Vol. 67, No 3, 431-451.
- Collard-Wexler, S (2006) "Integration Under Anarchy: Neorealism and the European Union", *European Journal of International Relations*, Vol. 12, 397-432
- David, M (1991) "Explaining Third World Alignment", *World Politics*, Vol. 43, No 2.
- Doyle, M (1986) "Liberalism and World Politics" *American Political Science Review*, Vol. 80, No 4, 1151-1169.
- Elman, C (2007) "Realism", *Griffiths, Martin in International Relation Theory for the Twenty- First Century*, New York: Rutledge .
- Garnett, J (2005), "Limited war", in John Baylis et al, *Contemporary strategy: Theories and Policies*. London: Croom Helm.
- Hinnebusch, R and A Ehteshami (2002) *The Foreign Politics of Middle East States*. Colorado and Lyndon: Lynne Rinner.
- Jervis, R (1988) "Realism Game Theory and Cooperation", *World Politics*, Vol. 40, No 2.
- Kant, I (2001) *Essential Readings in World Politics*, New York: Norton and Company.
- Lenore, G.M (1998) *New Frontiers in the Middle East Security*, London: Macmillan Press.
- Liska, G (1968) *Nation in Alliance the Limits of Interdependence*, Paperback edition, Baltimore.

- Mersheimer, J (2001) *The Tragedy of Great Power Politics*, New York: Norton.
- Milton Edwards, B (2004) *Conflicts in the Middle East*, London: Rutledge.
- Nau, H (2002) *At Home and Abroad: Identity and Power in American Foreign Policy*, New York: Cornell University Press.
- Nonneeman, G (2005) *Analyzing Middle East Foreign Policy*, London: Rout ledge.
- Nye, J (2000) *Understanding International Conflict*, New York: Longman.
- Owen, R (2002) *State, Power and Politics in the Making of the Modern Middle East*, London: Routledge.
- Pan, E (2010) "Syria, Iran and the Mideast Conflict" in [http://www. Cfr.org](http://www.Cfr.org).
- Riss- Kappen, T (1994) "Ideas Don't Float Freely: Transnational Coalition, Domestic Structures and the End of the Cold War", *International Organization*, Vol. 48, No 2, 185-214.
- Riss- Kappen, T (1995) "Democratic Peace, Warlike Democracies? A Social Constructors Interpretation of the Liberal Argument" *European Journal of International Relations*, Vol. 1, No 4, 489-515.
- Schoenbaum, D (1993) *The United States and the State of Israel*, New York: Oxford University Press.
- Snida, D (1991) "Relative Gains and the Pattern of International Cooperation" *American Political Science Review*, No 85, 701-726.
- Snyder, G (1992) "Alliance Theory: A Neorealist First Cut" in Robert Rothstein, *The Evolution of Theory in International Relations*, Colombia: University of South Carolina Press.
- Walt, S. (1987) *The Origins of Alliances*, Ithaca: Cornel University Press.
- Walt, S. (1991) "Alliance Formation in Southwest Asia: Balancing and bandwagoning in Cold War Competition", in Robert Jervis and Jack Snyder (eds.) *Dominoes and Bandwagons*, New York: Oxford University Press.
- Walt, S. (1997) "Why Alliances Endure or Collapse", *Survival*, Vol. 39, No 1, 156-179.
- Walt, S. (1987) *The Origins of Alliance*, Ithaca: Cornell University.
- Waltz, K (1988) "The Origins of War in Neorealist Theory", *Journal of Interdisciplinary History*, Vol. 18, 615 – 628.
- Wendt, A (1994) "Collective Identity Formation and International State", *American Political Science Review*, Vol. 88, No 2, 384-396.